

تأثیر ساختار نظام بین الملل پساجنگ سرد بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

علیرضا جهانگیری^۱

علیرضا رضایی^۲

قاسم ترابی^۳

چکیده

ساختار نظام بین الملل متغیر مهمی است که استراتژیها، جهت گیریها و تصمیمات کشورها را در دو سطح داخلی و خارجی تحت تأثیر قرار میدهد؛ به گونه ای که این ساختار در کنار امکاناتی که پیش روی دولتها می گذارد، محدودیتهایی نیز بر رفتار آنها تحمیل می کند. ایران به مثابه کشوری با امتیازات ویژه ژئوپولیتیک، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک در منطقه خاورمیانه، همواره مورد توجه قدرت های بزرگ بوده و نقش کلیدی در تأمین منافع این قدرت ها و پایداری و ناپایداری سیاست های منطقه ای داشته است. با توجه به این امر، سوال اصلی مقاله ی حاضر این است که ساختار نظام بین الملل پساجنگ سرد چه تأثیری بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در ارتباط با آن داشته است؟ فرضیه ی مقاله نیز این گونه مطرح شده است که ماهیت ایدئولوژیک سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با نقد ساختار نظام بین الملل و پیگیری سیاست تغییر وضع موجود، زمینه ساز ایجاد شکاف و واگرایی در روابط با ساختار نظام بین الملل پساجنگ سرد شده است. نتایج مقاله بیانگر این مهم است که از زمان شکل گیری انقلاب اسلامی، به واسطه تأثیر مولفه های ایدئولوژیک در سیاست خارجی، جمهوری اسلامی ایران ساختار نظام بین الملل را در تعارض با اصول و اهداف خود دیده است. در نتیجه، تا امروز سیاست خارجی خود را در مقابله با ساختار نظام بین الملل طرح ریزی کرده است. نوع روش تحقیق در این مقاله توصیفی - تحلیلی و بر مبنای مطالعات کتابخانه ای بوده است.

واژگان کلیدی:

ساختار نظام بین الملل، نظام بین الملل پساجنگ سرد، سیاست خارجی ایران، ساختار-کارگزار، واگرایی

^۱ دانشجوی دکترای روابط بین الملل، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.

^۲ دانشیار روابط بین الملل، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران. (نویسنده مسئول)

^۳ دانشیار روابط بین الملل، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.

نظام بین‌الملل محیطی است که واحدهای سیاست بین‌الملل در آن فعالیت می‌کنند، به طوری که رفتارها، جهت‌گیری‌ها، نیات و خواسته‌های این واحدها ضمن تأثیرپذیری از نظام بین‌الملل، بر آن تأثیر می‌گذارد. هدف از این نظام رسیدن به نظم است که در سایه آن دولتها بتوانند اهداف خود را پیگیری کنند. نظام بین‌الملل با ساختار دو قطبی جنگ سرد، بر یک نظم بین‌المللی مبتنی بر رویارویی دو قطب در کل جهان متکی بود. مسابقه تسلیحاتی، جنگ‌های نیابتی و تنش‌زدایی از مسائل عمده دوره جنگ سرد بود. فروپاشی شوروی، سبب پایان یافتن نظام دوقطبی جنگ سرد گردید. بعد از پایان جنگ سرد، جهان وارد عصر جدیدی شد که بسیار متفاوت از دوران گذشته و ساختار حاکم در آن بود. پایان جنگ سرد، هم زمان با پایان سده بیستم میلادی، موجب شد تا بسیاری از تحلیل‌گران آن را پایان دهنده وضعیت موجود و آغازکننده یک دگردیسی در نظام بین‌الملل تلقی کنند.

پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی و پایان نظام دوقطبی، ایالات متحده به عنوان یک قطب باقی ماند و به دنبال حفظ و گسترش سلطه خود بر سرزمین‌های موجود بود و متعاقب این امر، دکترین جورج بوش به عنوان "نظم جدید جهانی" شکل گرفت. در واقع، معرفی این دستور توسط بوش، بیش از هر چیز در راستای معرفی ایالات متحده به عنوان رهبر جهانی در نقض حقوق بشر، دفاع از رژیم‌های دموکراتیک و تلاش‌های بشردوستانه بود که به برتری آمریکا و مشروعیت کسب و افزایش قدرت منجر شد. (Knott, 2014: 81).

در این بین جمهوری اسلامی ایران نیز به واسطه ماهیت ایدئولوژیک در سیاست خارجی خود، به تقابل با نظام بین‌الملل پرداخته است. بر اساس، جمهوری اسلامی ایران از دیدگاه نظام بین‌الملل، کشوری است که ماهیتی ستیزه‌جو دارد. بنابراین، ساختار به رهبری آمریکا خود را موظف به تقابل با این کشور می‌بیند. از دیدگاه جمهوری اسلامی ایران، سیستمی که در آن قدرت‌های بزرگ در صدد سلطه همه جانبه و بهره‌برداری از کشورهای پیرامونی و نیمه پیرامونی هستند، دوقطبی شکل می‌گیرد که می‌توان از آن به دوقطبی ظالم و مظلوم اشاره کرد. این امر تنها به دلیل تجاوزات و تهاجمات نظامی نیست، بلکه بدان دلیل است که استعمار امروزه از تمام توان مدیریتی، نهادی، هنجاری و اقتصادی خود در اشکال مختلف برای تحمیل عقاید خود بر سایر کنشگران نظام بین‌الملل استفاده می‌کند و در برخی مواقع، کشورهای ضعیف چاره‌ای جز پذیرش این وابستگی و در نتیجه عقب‌نگه داشته‌شدگی ندارند. از دیگر سونیز، کشورها و کنشگرانی که تلاش کنند در تقابل با این سیستم اقداماتی را اعمال نمایند و یا خود را از یوغ اسارت بیگانگان خارج کنند، معمولاً با ابزارهای فشار نظامی و غیرنظامی مواجه خواهند شد که در برخی مواقع، موجودیت بازیگر و کنشگر را نیز با تهدید وجودی مواجه می‌کند. لذا در سیستم دوقطبی ظالم و مظلوم، قدرت استکبار با بهره‌گیری از توانایی خود در حوزه‌هایی که در آن برتری دارد، به سلطه کشورهای دیگر می‌پردازد و تلاش می‌کند روند توزیع قدرت را به صورت ناعادلانه در جهت تأمین منافع خود، همانند گذشته اما با ابزاری متفاوت و متنوع، حفظ کند.

رویکردهای کلی حاکم درباره نحوه تعامل ساختار - کارگزار

بحث مهمی که در مباحث فرائظری هر کدام از تئوری‌های روابط بین‌الملل به آن پرداخته می‌شود، نحوه رابطه ساختار و کارگزار است. نوع نگاه هر تئوری، محدودیت‌ها و فرصت‌هایی برای ساختار و کارگزار فراهم می‌کند. کارگزاری، یعنی توانایی کنشگر برای کنش آگاهانه از طریق تلاش برای رسیدن به اهداف خود؛ پس دربردارنده اختیار

است. بنابراین کنش، نتیجه تفکر آگاهانه بازیگر است. ساختار نیز به معنای بستر و معطوف به زمینه ای است که رویدادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در چارچوب آن شکل می گیرند. در مورد تعامل یا تقدم و تأخر ساختار و کارگزار، می توان نظریات را در سه سطح دسته بندی کرد: اصالت ساختار، اصالت کارگزار و ساخت یابی (تعامل ساختار و کارگزار). در زیر ابعاد مختلف این مهم را مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- رویکردهای ساختار محور

ساخت یا ساختار در اشاره به ویژگی های نهادی شده جوامع یا نظام های اجتماعی به کار می رود که در طول زمان و مکان شکل گرفته و گسترش یافته اند. ساخت عبارت از قواعد و منابعی است که در ایجاد و مفصل بندی نظام های اجتماعی دخیل اند. در تحلیل نهادی، ویژگی های ساختاری یا نهادینه شده به مثابه ویژگی های دائم باز تولید شده نظام های اجتماعی بررسی می شوند. در رویکرد ساختارگرا بر نقش قواعد و منابع محدودساز یا تشویق کننده، شرایط و بسترهای اجتماعی، دولت و ساخت اجتماعی و فرهنگی و سیاسی در فهم نوع رفتارهای فردی و اجتماعی تأکید می شود و این عوامل در تعیین رفتار عاملان انسانی مهم و تعیین کننده تلقی می شوند. (سردارنیا، ۱۳۹۸: ۳۵۶).

رویکرد ساختار محور، برآیندی کل گرایانه از تعمیم گرایی قانون مدار در علوم اجتماعی است. تعمیم گرایی از پاسخ مثبت به سؤال «آیا همه مشابه همدیگرند؟»، حمایت می کند. مطابق این رویکرد، قوانین علمی، شکلی عام دارند و علوم اجتماعی برای اینکه واقعاً علمی باشد، نیازمند کشف قوانین عام و به تبع آن، صورت بندی پیش بینی هایی درباره برخی رفتارهای انسانی هستند. (قنبرلو، ۱۳۸۷: ۳۵۱-۳۵۰).

در این رویکرد ساختارها دارای خواص سخت و کاهش ناپذیر بوده و در مقابل کارگزار قرار می گیرند. ساختارگرایی پدیده ای است که ریشه در خارج از فلسفه و جامعه شناسی دارد، اما راه را برای فلسفه و جامعه شناسی هموار کرده است. این پدیده از چند بخش تشکیل شده است. به عنوان مثال، برخی از ساختارگرایان بر ساختارهای عمیق ذهن تأکید دارند (ساختارها به طور ناخودآگاه مردم را به تفکر و عمل وادار می کنند و برخی بر ساختارهای گسترده و نامرئی تأکید می کنند. جامعه به دلیل تأکید بر ساختارهای اقتصادی مغفول مانده جامعه سرمایه داری تأکید کرده است.. (ریتزر، ۱۳۸۴: ۱۹۷).

در حوزه روابط بین الملل، نظریه پردازان متعددی سعی در کشف قوانین کلی یا جهانی داشته اند. برجسته ترین آنها کنت والتز، نظریه پرداز کلیدی رئالیسم ساختاری است که ضمن ارائه چهره ای مشروع از سیاست بین الملل، مبنای نظری روشنی برای سیاست خارجی دولت ها ارائه کرده است.

از دید والتز، توصیفهای بدیل در مورد ساختار را که از دید او تقلیل گرا هستند نمی توان به راستی ساختاری دانست. برای مثال به باور والتز هر تعریفی از ساختار باید خصوصیات و روابط میان واحدها را حذف کند. مع هذا، با توجه به توصیف رابطه ای والتز از ساختار (توزیع توانمندیها) این ادعایی عجیب است که بسیاری از تأثیرگذارترین و قوی ترین توصیف های ساختاری در ادبیات جامعه شناسی، از جمله مارکسیسم را رد می کند. (وایت، ۱۳۹۵: ۱۸۷-۱۸۶).

والتز در تعریف سیستم به عنوان ترکیبی از ساختار و واحدهای متقابل، ضعف نظریه های سیستم های قبلی را در عدم شناخت کافی از ساختار سیستم می داند که باید متشکل از ویژگی های رفتارها و تعاملات واحدها باشد. والتز

سه مؤلفه اساسی در ساختار نظام بین الملل در نظر می‌گیرد: الف. بین واحدهای نظام سیاسی بین‌الملل (دولت‌ها) نوعی نظم آنارشیک وجود دارد. دو. واحدها از نظر پذیرش اصل بقای خود در عرصه بین الملل با وجود داشتن ویژگی‌ها و قابلیت‌های متفاوت مشابه هستند. سه. واحدها علیرغم شباهت عملکرد، از قابلیت‌های یکسانی برای انجام وظایف خود برخوردار نیستند و برخی از آنها قدرتمندتر از سایرین هستند. ساختار سیستم با شکل خاصی از توزیع توان بین واحدها همراه است که پایداری سازه را تغییر می‌دهد. (والتس، ۱۹۷۹: ۸۹-۸۸).

۲- رویکردهای کارگزار محور

اصطلاح کارگزار دارای دو معنا است. یکی از این معانی که بوزان نیز به آن اشاره کرده است، به ظرفیت انجام کار" اشاره دارد. این تعریف به علت اینکه امکان تمایز میان موجودیت‌های مختلف در جهان اجتماعی را فراهم نمی‌کند، رد شده است، موجودیتهایی که هریک خصوصیات متفاوتی دارند اما هریک از آنان توانایی انجام کاری را دارند. معنای دوم اصطلاح کارگزار به جایگاه یک موجودیت به مثابه "عامل انجام کار" اشاره دارد. این معنای دوم به نظر برای علوم اجتماعی ارزشمندتر از تعریف قبلی می‌رسد چرا که به ما اجازه میدهد توصیفی که تا کنون از عاملیت ارائه شده است را به قدرتی که کارگزاران به واسطه موقعیتشان در بافت اجتماعی کسب کرده اند ربط دهیم. (وایت، ۱۳۹۵: ۳۲۱).

کارگزار، خود را محکوم به پذیرش چارچوب‌های ساختار نمی‌بیند و به منظور ایجاد تغییر تلاش می‌کند. هر ساختاری، کارگزاران خاص خود را دارد. برای مثال، در برابر ساختار حکومت، افراد و گروه‌های تحت حکومت می‌توانند در نقش کارگزار عمل کنند؛ یا اینکه، در برابر ساختار سیستم بین‌الملل، کارگزاری دولت‌ها وجود دارد. چنانکه قبلاً اشاره شد، ساختارگرایان، اصالت را به ساختار میدهند و کارگزاران را محکوم به پذیرش الزامات ساختار می‌بینند، هر چند ساختار ممکن است محصول ناخواسته کارگزاران باشد. در مقابل، کارگزارگرایان، اصالت ساختار را به چالش می‌کشند و حتی بعضاً، وجود ساختار را نمی‌پذیرند. از نظر آنها، این کارگزاران هستند که به عنوان سرمنشأ تحولات عمل می‌کنند.

کارگزاران، اصالت ساختار را به چالش می‌کشند و حتی گاهی وجود ساختار را نمی‌پذیرند. از نظر آنها این عوامل هستند که به عنوان منبع تغییر عمل می‌کنند. نظریه‌های کارگزار گرا در روابط بین‌الملل متعدّدند. استفاده از عناوینی چون کارگزار گرا با کارگزار محور ضرورت به معنی نفی ساختار نیست. نظریه‌های کارگزار گرا نیز تأکیدی مشابه و همسان در مورد شأن کارگزاری دولت ندارند. (جوادی ارجمند و رضازاده، ۱۳۹۰: ۹۱).

۳- تعامل ساختار - کارگزار

اصطلاح ساخت یابی از آنتونی گیدنز، اخذ شده است. گیدنز بر دوسویگی یا تأثیر متقابل ساختار و کارگزار در فهم رفتارها و تحولات اجتماعی تأکید می‌کند؛ وی چنین می‌نویسد: منظور من از دوسویگی، آن است که ویژگی‌های ساختاری نظام‌های اجتماعی، هم وسیله و هم نتیجه اعمالی است که از کنشگران سرزده و نظام‌های یادشده را تشکیل می‌دهند؛ ساخت هم مشوق و توان بخش است و هم بازدارنده و محدودیت‌ساز. براساس مفهوم دو سویگی ساخت، کنشگران در کنشگری به قواعد و منابعی، متوسل می‌شوند اما همان قواعد و منابع از رهگذر همین کنش‌ها نیز دوباره شکل گرفته یا متحول می‌شوند (گیدنز، ۱۹۸۴: ۱۷۵).

لذا از دید وی نمی توان هیچ خط تمایز یا تقابلی آشکار میان این دو مفهوم کشید یعنی هم باید به محیط یا بستر ساختاری یا کنش های وضعیت مند عاملان انسانی توجه کرد که بر اساس محدودیت ها و مشوق های آنها کردارها و کنش های کارگزاران انجام می شود و هم باید به آگاهی و کنش های آگاهانه و اولویت های کنشگران و کارگزاران انسانی توجه کرد. (سردارنیا و محسنی، ۱۳۹۸: ۳۰۴).

در زمینه نظریه های روابط بین الملل، برجسته ترین فردی که از این اصطلاح برای تثبیت نظریه خود استفاده کرده، الکساندر ونت است که از نظریه پردازان اولیه سازه انگاری است. سازه انگاران معتقدند کارگزاران و ساختارها شکل متقابلی به یکدیگر می بخشند. (دارابی و کاظمی، ۱۳۹۵: ۶).

از دیدگاه ونت نظریه های روابط بین الملل دولت را به عنوان واحد ذات اجتماعی در نظر میگیرند لذا وقتی برای بررسی رفتار سیاست خارجی دولت ها از جمع گرایی و فردگرایی یا انواع سطوح تحلیل استفاده می کنیم به ناچار با مسأله ساختار کارگزار سرو کار داریم زمانی که از دولت بحث میکنیم، دولت ها مجموعه افرادی هستند که از طریق اقدامات خود بر یکدیگر تأثیر می گذارند.

چارچوب نظری

چارچوب نظری این مقاله، مبتنی بر نظریه تعامل ساختار - کارگزار با تأکید بر نظریه سازه انگاری است. هویت و فرهنگ از مباحث اصلی و اساسی در نظریه سازه انگاری است. سیاست های هویت که بخش عمده مباحث سیاسی رایج در جهان را از حدود دهه نود میلادی به بعد شامل می شوند، وسیعاً این واقعیت را شکل داده اند که هویت های فرهنگی در داخل گروه بندی های وسیع تری همچون ملت، به مثل وفاداری های متعارض منجر می شوند. نتیجه در بسیاری از مناطق جهان آن شده است که به قول شلزینگر، پیوند قومیت و ملت به پیوندی دردناک و مصیبت بار بدل شد. اگر سیاست های هویت به خودی خود تعارض را تقویت می کنند، پس می توان نتیجه گرفت که جنبش های مبتنی بر هویت امکان ائتلاف را تضعیف می کنند و به واگرایی منجر می شوند. علاوه بر این اظهار شده است که سیاست های هویت، هویت های گروهی را شیءواره می کنند و طی آن، سیاست های هویت توانایی فرد را برای یک تفسیر خلاقانه از هویتش زایل می کنند. به دیگر سخن، توانایی شخص برای تعیین درجه اقتضا و مناسب یا عدم اقتضا و مناسب هویت در زندگی تضعیف می گردد، چرا که سیاست های هویت تطابق افراد را می طلبند، از اعتبار و سندیت داعیه های خود دفاعیات دلبخواهانه می کنند، به تفاوت های درونی در داخل خود اقلیت بی توجهی صورت می گیرد، جای بحث آزاد را داعیه های مسلکی و ایدئولوژیک می گیرد و انتقادات داخلی تحت این عنوان که غیر وفادارانه هستند، مورد تقبیح قرار می گیرند. در واقع انتقاد از سیاست های هویت ذیل این عنوان که آن ها هویت را شیءواره می کنند به این معناست که آن ها آزادی فردی را محدود می سازند. (طاهایی، ۱۳۹۱: ۱۲۶-۱۲۵).

پژوهش های هویتی را می توان به سه دسته تقسیم نمود. نگرش ذات انگارانه که نگرش به هویت، نگرش بر ساخته گرایی هویت و نگرش بنیادین.

الف- نگرش ذات انگارانه به هویت انسانی که در علوم اجتماعی تا دهه ۱۹۷۰ نیز مطرح بود، مبتنی بر انتساب برخی ویژگی ها به افراد به عنوان ویژگی های طبیعی و ذاتی فرد است که از روانشناسی خاص آن فرد سرچشمه

می‌گیرد. بر این مبنا چشم‌اندازهای خرد جامعه‌شناسی برای توضیح رفتار کنشگران در عرصه اجتماعی در پی فهم ویژگی‌هایی بودند که افراد به خود منتسب می‌کردند.

ب- برساخته‌گرایی اجتماعی، مخالف ذات‌انگاری در علوم اجتماعی حاصل تلاش‌های کسانی چون پیتربرگر، اروینگ گافمن، هوارد بکر و یکی از متأخرین آن‌ها آنتونی گیدنز است که بر ماهیت اجتماعی و رابطه‌ای هویت بر «خود» در مقابل «دیگری» تأکید می‌نمایند. آنتونی گیدنز با طرح مفهوم «بازتابندگی»، هویت فردی را تصویری بازتابی خودفهمی‌های خویشتن در ارتباط با «دیگری» می‌داند که به طور روزمره و مداوم ایجاد می‌شود ناشی از یک ماهیت بینادهنی زندگی اجتماعی است.

ج- نگرش بینابین به مقوله هویت در عرصه روانشناسی مطرح می‌شود که در عین بر ساخته بودن هویت فردی، معتقد به تداوم بخش‌هایی از هویت فردی هستند که «شخصیت» فرد را معین می‌کند. (رمضان زاده، ۱۳۸۹: ۱۳۶-۱۳۵).

همبستگی پدید آمده ناشی از هویت، قدرت‌زا و نظم خاصی را می‌طلبد «ابن خلدون در نظریه عصیبت قدرت سیاسی ناشی از همین همبستگی تاریخی را در تحولات اجتماعی مشرق زمین تفسیر می‌کند. پیوندها یا همبودها ناشی از خون و نژاد و دین و فرهنگ و یا ترکیبی از این عناصر را سبب همبستگی و از همبستگی به نیروی معطوف به قدرت یاد می‌کند». این احساس همانندی ممکن است در سطح واحدهای کوچک اجتماعی مثل خانواده یا تش یا مال یا بنکو (مجموعه چند مال) یا واحدهای بزرگتری چون طایفه، ایل، قوم، ملت و یا زیست بومهای کوچکی، چون روستا، شهر، منطقه، استان، ایالت و یا زیست بومهایی چون کشور و قاره‌ها و جهان پدید آید. در هر حال با پیدایش گروه حس همانندی و همبستگی نیز به تدریج شکل می‌گیرد. به قول ابن خلدون هویت و همبستگی ناشی از آن لحاظ سیاسی، توانائی کسب قدرت و گرایش به کسب قدرت را داراست، هویت بومی نیز سبب پدید آمدن بومی‌گرایی و گرایش به حکومت بومیان بر همه افراد در تمامی ابعاد خواهد شد و این گرایش خواهان به رسمیت شناختن ارزشها و اعتقادات و گویش و آداب و رسوم و رفتارهای محلی و قومی از سوی دولت و همینطور در بعد اقتصادی استفاده از منابع منطقه را برای رفاه حال افراد منطقه و توزیع برابر و عادلانه امکانات را برای خود بومیان می‌خواهد. (جهان بین، ۱۳۸۰: ۵۴).

سازه‌گرایان درک مجدد هویت و انتظارات خود را مختص این نقش می‌دانند. هویت‌ها را نمی‌توان جدا از بافت اجتماعی تعریف کرد. زیرا آنها ذاتاً رابطه‌ای هستند. هویت اجتماعی منعکس‌کننده ادراکات خاصی از خود و موقعیت آنها در رابطه با بازیگران دیگر است، در نتیجه منافع خود را ایجاد می‌کند که تصمیمات سیاست‌گذاران را شکل می‌دهد. هویت در ساخت‌گرایی مبتنی بر فرآیند مشارکت و معنای جمعی و اجتماعی است. در چارچوب همین هویت است که اهداف جمعی شکل می‌گیرد و ارتباطات جمعی صورت می‌گیرد. در واقع، دیدگاه ساخت‌گرایی به چگونگی توسعه هویت‌ها و هنجارهای اجتماعی از طریق روابط نهادی افراد می‌پردازد. از نظر سازنده‌گرایان، بحث هنجارها و هنجارگرایی در شکل‌گیری هویت اهمیت دارد. این هنجارها از دو جهت بر رفتار کارگزاران تأثیر می‌گذارد. در روش اول مانند قواعدی هستند که هویت کارگزاران را تعیین یا می‌سازند و در شیوه دوم، نقش تنظیم‌کننده رفتار کارگزاران را ایفا می‌کنند. به عبارت دیگر، آن‌ها تأثیر تکوینی و تنظیمی بر رفتارهای کارگزاران دارند. (جهانگیر و یوسف نیا پاشا، ۱۳۹۱: ۱۳۸-۱۳۷).

سازه گرایان معتقدند که هویت و منافع دولت‌ها توسط هنجارها، تعاملات و فرهنگ‌ها ایجاد می‌شود و این فرآیند است که موضوع تعامل دولت‌ها را تعیین می‌کند. سازه انگاری به چگونگی توسعه هویت و هنجارهای اجتماعی افراد از طریق روابط نهادی بین آنها می‌پردازد. (امام جمعه زاده و همگانمراد، ۱۳۹۲: ۳۱).

ونت، استدلال می‌کند که منطق‌هایزی آنارشی که برچسب رئالیست‌ها، بالانحص رئالیست‌های ساختارگرا برای کلیت روابط بین الملل است، صرفاً یک قرائت و فهم از آنارشی است. منطق یا فرهنگ آنارشی‌ها بزی که دشمنی و «جنگ همه علیه همه» مشخصه اساسی آن است، در شرایط و مقاطع تاریخی خاصی غالب بوده است، اما در منطق آنارشی لاکئی، در روابط میان «خودی‌ها» و «دیگرها»، فرهنگ رقابت، جایگزین دشمنی و جنگ می‌گردد که در آن، حق حاکمیت رقبا به رسمیت شناخته می‌شوند. در عرصه عملی روابط بین الملل، می‌توان ادعا کرد، حداقل در دوره معاصر، غالباً چنین منطقی حاکم بوده است. همچنین، زمانی که رقابت خویشتن دارانه جای خود را به تعامل دوستانه می‌دهد، منطق آنارشی کانتی حاکم می‌گردد. می‌توان مدعی شد دولت‌های اتحادیه اروپا، پس از جنگ جهانی دوم، به چنین منطقی نزدیک شده‌اند. بنابراین، اصولاً ساختارهای بین‌الذهانی حاکم بر دولت‌هاست که تعیین می‌کند کدام فرهنگ یا منطق آنارشی بر روابط بین الملل حاکم باشد و به منافع دولت‌ها و مکانیسم‌های تأمین آنها جهت دهد. این ساختارها نیز ضرورت همیشگی و همه‌جایی نیستند و قابلیت تغییر دارند.

رویکرد جمهوری اسلامی ایران به نظام بین الملل پسا جنگ سرد

با توجه به تحولات نظام بین الملل در دوران پسا جنگ سرد و قرار گرفتن سیستم در دوران گذار یا نهادینه نشده، در این فضا کنشگران جدیدی ظهور نمودند که در سطوح ملی و فراملی با رهایی از قیدهای زمانی و مکانی می‌توانند با یکدیگر تعامل کنند. در دوران پسا و ستفالیبا، با توجه به انقلاب فناوری اطلاعات و ارتباطات، اهمیت روزافزون علم و فناوری در ایجاد و اعمال قدرت و تغییر در مرزهای زمانی و مکانی، تعاملات اجتماع بین‌المللی به صورت افقی و عمودی تغییر کرد و سیستم جهانی با افزایش تعداد و تنوع کنشگران، ابزار و نوع کنش مواجه شد که سیاست جهانی را از روابط صرف بین دول با گرایش سیاسی خارج و آن را به سیستمی چندوجهی با مراکز تعاملاتی مختلف در سطوح گوناگون تبدیل نمود، که از این فضا با تعبیر «جهانی شدن» یاد می‌شود. در واقع نظام بین الملل در فضای پس از جنگ سرد، با دو ویژگی مهم «وضعیت گذار» و «جهانی شدن» با تغییر در فضای زمانی و مکانی مورد توجه قرار گرفت که هم‌کنشی نوینی را تعریف می‌کرد.

از دیدگاه جمهوری اسلامی ایران، با شکل‌گیری انقلاب اسلامی، نظام وارد دوران جدیدی شده است که الزامات خاص خود را دارد و کشورها، چه قدرت‌های بزرگ و کوچک باید بر این امر واقف باشند، زیرا هیچ کنشگری نمی‌تواند از اثرات آن اجتناب کند.

از دیدگاه ایران، نظام حال حاضر که یک نظام تک قطبی با محوریت آمریکا است، در حال تغییر و حرکت به سوی یک نظام چندوجهی به عنوان محیط کنش است که در آن کنشگران سنتی و قدیمی در قالب اصلی دولت، جای خود را به مجموعه‌ای از کنشگران در قالب دولتی و غیردولتی از جمله تنوعی از کشورها، فرهنگ‌ها، ملت‌ها، تمدن‌ها و... با خاستگاه‌ها و اهداف گوناگون اقتصادی، اجتماعی، ایدئولوژیکی و سیاسی داده است. البته این امر به معنای کنار رفتن دولت و یا ضعیف‌تر شدن آن در هم‌کنشی‌ها نیست، بلکه به معنای آن است که انحصار بازیگری دولت در نظام بین الملل شکسته شده است. در این فضا، ابزار کنش نیز در قالب‌های مختلف و متناسب با اهداف اعمال

خواهد شد که هر یک از کنشگران با توجه به موقعیت و نقشی که در نظام بین الملل در چارچوب هویت خود تعریف می کنند، از آنها بهره می برند.

با توجه به محیط کنش، کنشگران و بازیگران مختلفی که منتج از شرایط گذشته و نوین هستند، به فعالیت می پردازند؛ این امر بدان معناست که با متحول شدن سیستم بین الملل از فضای دوقطبی به وضعیت در حال گذار و یا نهادینه نشده که با حجم وسیعی از تعاملات و تبادلات در سطوح مختلف کنش با ابعاد گسترده سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، علمی و ... مواجه شد، بازیگران و کنشگران جدیدی ظهور کردند و کنشگران سابق مجبور به اتخاذ تدابیر نوین و ابزار جدید برای اعمال کنش شدند؛ لذا با گستره وسیعی از کنش و کنشگران روبه رو هستیم که این امر بر اعمال رفتارهای خارجی، تنظیم قواعد و هنجارهای بین المللی و هم چنین آرایش قدرت سیستمی اثرگذار است.

از دیدگاه جمهوری اسلامی ایران، دولت ها همچنان یکی از مهم ترین بازیگران نظام بین الملل محسوب می شوند. با وجود این که جهان به دهکده کوچک تبدیل شده است که ضمن تسهیل تبادلات و تعاملات در فضاهای مختلف موجبات ظهور و بروز کنشگران مختلف و متفاوت شده است، ولی همچنان دولت یکی از مهم ترین بازیگران است که توان استفاده مشروع از زور را دارد، در عرصه بین الملل با تعامل با دیگران، قوانین بین المللی وضع می کند و در برخی از امور سیاسی، تنها تصمیم گیرنده عرصه اجرایی نظام است.

از دیدگاه جمهوری اسلامی ایران، نظام بین الملل، نظامی است که در آن کنشگران قدرتمند تلاش دارند کنشگران ضعیف را به زیر سلطه بکشند، از آنها در راستای اهداف و منافع خود بهره برداری نمایند و در این مسیر از ابزارهای مختلف و راهبردهای متنوع استفاده می کنند. از دیدگاه جمهوری اسلامی ایران، سیستم جهانی هم چنان در وضعیتی از استعمار قرار دارد که در آن برخی قدرت های بزرگ در تلاش برای دست یابی به قدرت و منافع بیشتر به ضرر کشورها و کنشگران ضعیف، سیاست های اعمالی و اعلامی متفاوت و متناقضی را بیان می کنند و تلاش دارند روند توزیع قدرت را در سیستم به نفع خود مدیریت کنند. قرار گرفتن در موقعیت برتر در توزیع قدرت، به کنشگر این اجازه را میدهد تا از موضع قدرت، خواسته های خود را به صورت نرم و یا سخت بر سایر کنشگران با ابزار مختلف تحمیل کند؛ لذا از اهمیت وافری در سیستم جهانی برخوردار است.

تقابل ساختار نظام بین الملل پسا جنگ سرد و جمهوری اسلامی ایران

جمهوری اسلامی در شرایطی استقرار یافت که ساختار نظام بین الملل دو قطبی بود. رهبران انقلابی با تصور اینکه «هرچه بدبختی بر سر ایران آمده ناشی از بیگانگان بوده» نگاهی به شدت انتقادی نسبت به این نظام پیدا کردند که تبلور عینی آن اصل نه شرقی نه غربی در سیاست خارجی است. این کشور نه تنها وابستگی به هیچ یک از ایدئولوژی ابرقدرت ها را منطقی و اصولی نمی داند و سیاست عدم تعهد را در این محدوده پیروی می کند بلکه برای از بین رفتن نظام موجود حاکم بر روابط بین الملل تلاش و مبارزه می کند.

بر این اساس رهبران جمهوری اسلامی همواره مبارزه با استکبار و سلطه ستیزی را یکی از اصول بنیادین سیاست خارجی تعیین کرده اند. اهمیت مسئله تا اندازه ای است که رهبر انقلاب اسلامی آن را به عنوان شاخص سیاست خارجی جمهوری اسلامی اعلام میدارد: «رفتار نظام سلطه را هرگز قبول نمی کنیم، در هیچ موضوعی زیر بار سلطه نمی رویم و شاخص دیپلماسی خود را مقابله با رفتار جهانی نظام سلطه و خروج از قاعده سلطه گر - سلطه پذیر می

دانیم). (آیت الله خامنه ای، ۱۳۸۸). قانون اساسی نیز یکی از ویژگی های سیاست خارجی جمهوری اسلامی را «نهی هرگونه ظلم و ستم و سلطه و سلطه» می داند از این رو، «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر نفی هرگونه هژمونی، سلطه ... و عدم تعهد به قدرت های سلطه گر است. چنین وجهی از سیاست خارجی نشان می دهد که نگاه جمهوری اسلامی به نظام بین الملل به شدت تجدید نظر طلب و ضد هژمونیک است و در جهت مقابله و مبارزه با کانون ها و قطب های قدرت تلاش می کند.

در بعد عملی با پایان نظام دوقطبی، نظام بین الملل جدید شباهت زیادی به نظام تک قطبی پیدا کرد. نظام تک قطبی در حال ظهور به رهبری ایالات متحده دولت ها را مجبور کرد که در صورت نیاز به تضمین امنیت خود به ناچار دست به دامن تک قطب شوند. به عبارت دیگر نظام تک قطبی موجب می شد که هیچ کشوری جز تک قطب نتواند امنیت کشورهای یک منطقه مانند خاورمیانه را تضمین کند؛ از سوی دیگر نظام سیاسی بزرگی در اروپای باختری سر برآورد. قدرت گرفتن اتحادیه اروپا عامل دیگری بود که ضرورت دگرگونی در سیاست های ایران را پیش می آورد. اتحادیه اروپا با نیروی بزرگ سیاسی و اقتصادی خود یکی از مهم ترین بازیگران نظام جهانی در بیست سال گذشته بوده، اما در شرایط جدید ایران ساختار جدید را نپذیرفت، ولی تغییراتی را در رفتار خود نسبت به گذشته انجام داد. این کشور به سیاست خصمانه خود در قبال ایالات متحده ادامه داد، اما به دنبال نوعی همکاری استراتژیک با قدرت های رقیب ایالات متحده، به ویژه روسیه، برای پیشبرد سیاست خارجی تقابلی خود بود.

به رغم تلاش هایی که جمهوری اسلامی برای توسعه روابط با اتحادیه و سایر کشورها انجام داده اما نگرش آن نسبت به رأس هرم قدرت جهانی و ساختار متاثر از آن به شدت انتقادی است. حتی در دوره آقای خاتمی نیز که تلاش هایی برای توسعه تعاملات بین المللی صورت گرفت، این وجه سیاست خارجی پایدار باقی ماند. وی در یکی از نطق های سازمان ملل اعلام کرد: «جهان تک قطبی زیر سلطه گری یک ابرقدرت، سرابی بیش نیست». او فروپاشی نظم جهانی دو قطبی در پایان سده پیشین و حرکت جهان به سوی چندگانگی و ظهور دوباره هویت ملت هایی را که خواستار برابری در گسترده بین المللی هستند، از مهم ترین دستاوردها دانست. در آن دوران حتی نگرشی از طرف سایر جریان های داخلی مورد انتقاد قرار گرفت. به این دلیل که در مقابل نظام سلطه و قدرت جهانی مماشات می کند. شاید همین انتقادها بود که زمینه گرم شدن تنور نقد اساسی نظام قدرت را در دوره بعدی فراهم ساخت. دوره ای که در آن نه تنها قطب بندی جهانی به باد انتقاد گرفته شد بلکه هم پیمانی های قبلی که برای متکثر کردن ساختار قدرت انجام می شد نیز مورد تردید قرار گرفت.

پس کارگزار جمهوری اسلامی تمایل چندانی به توسعه روابط با اجزای اصلی ساختار قدرت جهانی ندارد و بیشتر به سمت مولفه های فرعی و کمتر تأثیرگذار خود رفته است. به همین دلیل اگر از لحاظ کمی بخواهیم روابط خارجی را ارزیابی کنیم، وضعیت مطلوبی دارد اما از لحاظ کیفیت و میزان دستاوردهای حاصله، تعامل مؤثری وجود نداشته است. به بیانی هنگامی که کارگزاری قسمت بالایی ساختار را به چالش می طلبد و بیشتر به سمت پایینی آن گرایش پیدا می کند به صورت طبیعی آنچه به دست می آورد کمیت است تا کیفیت. او می تواند با تعداد زیادی از کشورها رابطه استراتژیک برقرار کند اما نمی تواند نفوذ و حمایت چندانی را به دست آورد.

پیامدهای تقابل ایران با ساختار نظام بین الملل پسا جنگ سرد

تغییرات ساختاری در نظام بین الملل که از تنش زدایی و متعاقب آن پایان جنگ سرد و فروپاشی کامل شوروی آغاز شده بود، در نهایت به پایان نظام دو قطبی منتهی شد و سپس نظام بین الملل در حال گذار شکل گرفت. نظام بین الملل کنونی دوران گذار خود را طی می کند و به آن مرحله ای از پایداری نرسیده است که ساختار آن مورد پذیرش (نسبی) همه ی قدرت های بزرگ باشد. «هنوز سیستم بین المللی تثبیت شده ای که جایگزین نظام دو قطبی سابق باشد، پا به عرصه ی حیات نگذاشته است، بلکه جهان کنونی در طی این سال ها در حال انتقال به سر می برد و هنوز به طور قطعی مشخص نیست که این دوران انتقالی چه وقت به پایان می رسد و پس از آن چه نظامی یا سیستمی بر جهان استیلا می یابد».

جمهوری اسلامی ایران در نظام بین الملل پسا جنگ سرد، متاثر از علل و عوامل مختلف از جمله ایدئولوژی، رویکردی تقابلی با این ساختار در پیش گرفت. در واقع رویکرد سیاست خارجی ایران بیش از آنکه متاثر از تحولات فضای بین المللی باشد، متاثر از ضرورت های ایدئولوژیک است. ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران به طور کلی با جهت گیری های موجود در نظام بین الملل همژمونیک در تضاد است. ایران ساختار موجود نظام جهانی را مبتنی بر همژمونی دانسته و با چنین مدلی تقابل راهبردی را آغاز کرده است. طبیعی است که تهدیدات ناشی از نظام بین الملل نیز علیه اهداف و مطلوبیت های استراتژیک ایران بکار گرفته شود.

از سوی دیگر، سیاست خارجی ایران محصول کنش متقابل میان کارگزار ایران و ساختار جامعه بین الملل است. در این ارتباط متقابل، جامعه بین الملل از طریق ساختار قدرت، هنجارها و نهادهای حاکم بر آن مشخص می شود و ایران از طریق ایدئولوژی، ژئوپلیتیک و ذهنیتی که نسبت به چگونگی توزیع قدرت و نهادهای بین المللی دارد، شناخته می شود. هرکدام از این عناصر بسته به ماهیتی که دارند می توانند زمینه های تعامل و یا تقابل را فراهم کنند. مثلا تفاوت های ایدئولوژیکی و فکری میان ساختار حاکم بر جامعه بین الملل یعنی لیبرال دموکراسی از یک سو و ایدئولوژی اسلامی - انقلابی کارگزار وجود دارد؛ زیرا هر کدام فرجامی متفاوت برای جهان قائل هستند. همچنین مسئله توزیع قدرت جهانی و نقش قدرت های بزرگ و جایگاه ایران در تقسیم قدرت منطقه ای و جهانی، بخشی از سیاست خارجی این کشور را در بر گرفته است. پس هرکدام از هفت عنصر ساختاری و کارگزاری مجموعه پیچیده ای از تعامل را تشکیل می دهد که بر اساس آن سیاست خارجی ایران شکل می گیرد. تلاش برای شناخت این تعاملات بخشی از تحلیل سیاست خارجی ایران بر اساس چهارچوب ساخت یابی است چراکه مفاهیم، گزاره ها و فرضیه های این رهیافت، چهارچوب تحلیلی مناسبی را در اختیار پژوهشگران قرار می دهد. از آنجا که قدرت های بزرگ در ساختار نظام بین الملل دارای نقش و جایگاه ویژه ای هستند، در تعیین آن نقش عمده ای دارند. اگر در رژیم داخلی یکی از بازیگران اصلی دگرگونی رخ دهد، الگو و گاه جریان روابط بین المللی نیز بر اساس آن دگرگون می شود. در این زمینه نقش تعیین کننده شوروی در نظام دو قطبی قابل توجه است.

پیامدهای تقابل جمهوری اسلامی ایران با ساختار نظام بین الملل در پسا جنگ سرد که با محوریت آمریکا شکل گرفت، نمایانگر وجود تهدیدات امنیتی بی سابقه ای است که علیه ایران شکل گرفت. از زمان شکل گیری نظام تک قطبی تا امروز، تهدید به عنوان امری پایان ناپذیر در شکل بندیهای دفاعی و امنیتی ایران تلقی می شود. باید گفت که تهدیدات در مقاطع زمانی مختلف با ماهیت و اشکال متفاوتی روبرو بوده است. در هر دوران نمادهایی از تهدید بوجود آمده و در ز دوران کوتاهی ماهیت تهدیدات تغییر یافته است. در چنین شرایطی برنامه ریزی سیاست خارجی ج.ا.ا بر تداوم تهدیدات محتمل می باشد.

به هر اندازه تحولات نظام بین الملل به سوی تمرکزگرایی پیش رود، زمینه برای ظهور جدال های جدیدی علیه ایران فراهم می شود. بنابراین بخشی از تهدیدات و جدال های فراروی ایران ناشی از ماهیت نظام بین الملل میباشد. بخش دیگری از آن را باید انعکاس اهداف استراتژیک و جهت گیری سیاست خارجی ایران دانست. ایران تلاش دارد تا روندی را در پیش گیرد که منجر به کاهش قابلیت های امریکا در محیط استراتژیک خاورمیانه گردد. برای نیل به چنین اهدافی میتوان به سمت نوعی موازنه گرایی با سایر بازیگران بین الملل حرکت نمود و به نتایج و مطلوبیتهای مؤثری دست یافت. زیرا به هر میزان مداخله گری امریکا افزایش یابد، چالش های فراروی او در این جدال ها افزایش می یابد.

تهدیدات ناشی از سلطه گرایی امریکا در طیف متنوعی انجام می پذیرد. این امر زمینه را برای جدال های بیشتر امریکا علیه ایران بوجود آورد. به هر اندازه آمریکاییها از توان سلطه گری بیشتری برخوردار باشند، به همان میزان مداخله گری آنان علیه کشورهای خاورمیانه از جمله ج.ا.ا افزایش بیشتری پیدا خواهد کرد.

از سوی دیگر، اگر چه یکجانبه گرایی امریکا می تواند منجر به افزایش تحرک عملیاتی آن کشور شود در عین حال هزینه زیادی را بر این کشور تحمیل خواهد کرد که خود موجب فرسودگی و ناتوانی سریعتر آن خواهد شد. به هر میزان تحرک استراتژیک امریکا در محیط بین المللی بیشتر شود، تهدیدات فراروی ایران نیز از حجم و امکان پذیری فراگیرتری برخوردار خواهد شد. بنابراین یکجانبه گرایی امریکا می تواند تهدیدات متنوع و غیرقابل پیش بینی را برای ایران بوجود آورد. این امر ناشی از آزادی عمل امریکا در شرایط مبتنی بر سلطه گرایی یکجانبه گرا می باشد و سیاست جمهوری اسلامی باید بر تقابل با این حرکت و این سیاست که می تواند منجر به استقرار نظام تک قطبی گردد قرار گیرد.

همچنین باید بیان داشت که اگر چه امریکایی ها تمایل ندارند تا خود را مخالف اسلام و مولفه های مذهبی جلوه دهند اما تلاش می کنند تا با گروه های اسلام گرا و همچنان جا که دارای رویکرد رادیکال می باشد، تحت عنوان مبارزه با بنیادگرایی مقابله نمایند. مقابله امریکایی ها با ج.ا.ا در درون چرخه های سیاستگذاری خارجی آن کشور ظهور یافته است. در این ارتباط، آنان هرگونه سازش میان اسلام سیاسی ایران و دموکراسی مورد نظر امریکا را امری دشوار تلقی می کنند. به این ترتیب زمینه های تعارض در ارزش های امریکایی و ایرانی منجر به افزایش تضاد در روابط دو کشور می شود. زیرا اسلام گرایی و دموکراسی غربی دارای بنیان های ارزشی و ایدئولوژیک متفاوتی هستند.

گفتمان های موجود در سیاست خارجی امریکا به گونه ای است که نشانه هایی از تهدید ارزشی علیه ایران را به نمایش می گذارد. این امر به مفهوم شرایط تعارض بر مبنای مولفه های ایدئولوژیک می باشد. به هر اندازه ایدئولوژیک گرایی در امریکا تشدید شود و یا اینکه رهبران امریکایی از ایدئولوژیک گرایی در ایران نگران شوند، زمینه های بروز تهدید علیه اهداف و منافع ج.ا.ا وجود خواهد داشت.

مصادیق مقابله ساختار نظام بین الملل با ایران

۱- تحریم های اقتصادی

تحریم های اقتصادی یکی از محدودیت های نظام بین الملل علیه جمهوری اسلامی است. هدف از اعمال تحریم ها، اجبار دولت هدف به انجام یا عدم انجام رفتار مطلوب است. تحریم های اقتصادی ابزاری برای تغییر روابط اقتصادی در جهت دستیابی به اهداف سیاسی کشورها به ویژه قدرت های بزرگ است.. (ستوده، ۱۳۸۶: ۲۰۰) به دلیل هزینه بالای جنگ و مخالفت عمومی با آن، این ساختار از گزینه تحریم علیه عواملی استفاده می کند که قوانین آن را به رسمیت نمی شناسند. بسیاری از کشورهای جهان سومی که سعی در به چالش کشیدن نظام بین الملل از طریق انقلاب دارند، در صورت مواجهه با این محدودیت ساختاری، با کاهش آرمان های خود، قواعد ساختاری را هماهنگ و پیروی می کنند.

ابزار تحریم نیز به عنوان یکی از محدودیت های ساختاری علیه انقلاب اسلامی مورد استفاده قرار گرفته است. اگرچه این تحریم های همه جانبه در بسیاری از موارد با تعهدات و پروتکل های بین المللی در تضاد بوده است، اما قدرت های بزرگ به عنوان مهم ترین بازیگران این ساختار، سعی کرده اند با بی توجهی به جمهوری اسلامی، رفتار رهبران آن را تحت فشار قرار دهند. این ابزار بر خلاف بسیاری از کارگزاران به جای اهرم فشار به اهرم پیشرفت جمهوری اسلامی تبدیل شده است. توقف ورود امکانات خارجی موجب توجه به ایده، امکانات و توانمندی های داخلی شده است، به طوری که جمهوری اسلامی در بسیاری از عرصه های علمی در سطح بالایی از دانش علمی جهان قرار گرفته است.

۲- مخالفت ساختار با پیشرفت هسته ای ایران

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ ساختار دوقطبی نظام بین الملل را از بین برد و ایالات متحده را به تنها ابرقدرت جهانی تبدیل کرد. این تحول از نظر توزیع قدرت و قواعد بازی وارد مرحله جدیدی در نظام بین الملل شد. زیرا نحوه توزیع قدرت بین بازیگران اصلی نه تنها در ساختن سیستم، بلکه در نحوه تعامل بازیگران نیز تأثیرات تعیین کننده ای دارد. از این رو، تغییر در نظام بین الملل، رفتار بازیگران را نیز تغییر داد. بنابراین، کشورهایی که تاکنون در بلوک شرق صف آرایی کرده بودند، چاره ای جز پذیرش لیبرال دموکراسی آمریکایی نداشتند.

در این میان، وضعیت کشوری مانند ایران که همچنان با ابرقدرتی چون آمریکا در تضاد بود، دشوارتر شد. در حالی که آژانس بین المللی انرژی اتمی موضوعات مرتبط با برنامه هسته ای ایران را مطرح کرده است، چالش جدیدی در سیاست خارجی این کشور پدیدار شده است. بر این اساس، طرح فعالیت های هسته ای جمهوری اسلامی ایران در مجامع بین المللی و تبدیل آن از یک موضوع فنی و حقوقی به یک بحران سیاسی، حاکی از تأثیر مستقیم نظام بین الملل بر برنامه هسته ای ایران است. به نوعی موضوع دسترسی ایران به فناوری هسته ای به یکی از مهم ترین چالش های سیاست خارجی این کشور تبدیل شده است. از این رو ساختار نظام بین الملل از یک سو ایران را به دستیابی به فناوری هسته ای برای خودیاری برای بقا تشویق می کند و از سوی دیگر مهم ترین مانع دسترسی به این فناوری است. بدین ترتیب جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا - به عنوان تنها قطب حاکم بر نظام بین الملل - رو در روی هم قرار گرفتند. تهران دستیابی به فناوری هسته ای را یکی از راه های تامین منافع ملی، امنیت ملی و تمامیت ارضی می داند و آمریکا از طرق مختلف با دسترسی ایران به این فناوری مخالف است.

گرچه ورود یک ایدئولوژی دینی جدید از سوی انقلاب اسلامی مهمترین زمینه را برای مخالفت ساختاری با این کارگزار انقلاب اسلامی ایجاد کرده است، اما عامل در مقابل محدودیت های ساختاری منفعل ظاهر نشده است. وجود

مبنای مذهبی در جنگ تحمیلی مانند جهاد و شهادت در مرام کارگزاری باعث شکست ساختار شد. در موضوع هسته ای که همچنان یکی از مهمترین اختلافات ساختار نظام بین الملل (در قالب ۵+۱) با جمهوری اسلامی ایران است، کشور ما برخلاف بسیاری از کارگزاران (مانند لیبی در دوره قذافی) که با محدودیت های ساختاری مواجه هستند از این حق طبیعی و قانونی دست برداشتند، از موضع خود عقب نشینی نکردند. مقاومت این عامل در برابر ساختار به دلیل تکیه بر مبنای غنی مذهبی ایدئولوژی خود است که ساختار به دلیل تأکید بر منابع مادی قادر به تحلیل آن نیست. اما در برخی مواقع، ساختار تهدیدکننده موفق شده است برخی از خواسته های خود (مانند تعلیق موقت غنی سازی) را بر دلال تحمیل کند.

نتیجه گیری

به طور کلی باید اشاره شد که ساختار نظام بین الملل پس از جنگ سرد زمینه را برای مقابله جمهوری اسلامی ایران فراهم کرد. جمهوری اسلامی ایران در اهداف و اصول سیاست خارجی خود دارای نظام ارزشی مبتنی بر دستورات و اصول اسلامی است. اهمیت ارزش ها از این جهت است که می تواند مبنای بسیاری از رفتارها و نگرش ها در سیاست خارجی باشد و برای بسیاری از اهداف و اقدامات، دلایل و توجیهاتی را در اختیار سیاستگذاران قرار دهد. وقتی تعداد زیادی از ارزش ها در شبکه ای از روابط علی و مرتبط با یکدیگر قرار می گیرند، در واقع نوعی پیوند، انسجام و تقدم هستند که در این صورت ما از یک نظام ارزشی صحبت می کنیم. نظام ارزشی در سیاست خارجی ایران مبنای رفتارهای سیاست خارجی آن است. این نظام ارزشی در برخی موارد با قواعد و هنجارهای بین المللی سازگار بوده و در برخی زمینه ها با آنها همگرایی دارد. اگر مهمترین ویژگی سیاست خارجی ایران را در اسلام و انقلابی بودن آن در نظر بگیریم، ایران اسلامی در سیاست خارجی، رسالت، تعهد و نقش ویژه ای است که آن را با ساختار نظام بین الملل در چالش قرار می دهد. تحلیل انقلاب اسلامی ایران در سطح کلان نشان می دهد که انقلاب ایران در تضاد اساسی با نظام بین الملل به وقوع پیوست و ارزش ها و هنجارهایی را مطرح کرد که در تضاد با منافع قدرت ها برای حفظ جایگاه بود. موجود است. برخی از این ارزش ها عبارتند از: استقلال، آزادی، عدالت، حق تعیین سرنوشت، همبستگی و اتحاد مستضعفان، بیداری مسلمانان، حقانیت ملت های محروم، حق خواهی، همکاری، کمک و بر از سوی دیگر، مبارزه با قدرت طلبی، غارت، زورگویی. گویی انحصار، پایگاه خارجی، تجاوز، امپریالیسم، استعمار، جهل، تفرقه و اختلاف. جمهوری اسلامی ایران با طرح این ارزش ها در سیاست خارجی خود تلاش کرده است افکار عمومی ملت های محروم و مستضعف جهان سوم را تحت تأثیر قرار دهد تا نظام بین الملل را متحول و متحول کند و این ارزش ها را به هنجار تبدیل کند.

فهرست منابع

کتاب:

قرآن کریم

حاجتی، امیررضا. ۱۳۸۱. عصر امام خمینی. قم: بوستان کتاب.

حاجی یوسفی، امیرمحمد. ۱۳۸۱. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه ای. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

خمینی، سیدروح الله. ۱۳۶۱. در جستجوی راه در کلام امام. تهران: امیرکبیر.

ریترز، جرج. ۱۳۸۴. نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: علمی.

والترز، کنت. ۱۳۹۸. واقع گرایی و سیاست بین الملل. ترجمه علیرضا رضایی و محسن ساغرچی. تهران: نشر مخاطب.

وایت، کالین. ۱۳۹۵. کارگزاران، ساختارها و روابط بین الملل: سیاست به مثابه هستی شناسی. ترجمه سروش آریا. تهران: وزارت امور خارجه.

مقالات

جوادی ارجمند، محمدجعفر و حبیب رضازاده. ۱۳۹۰. آسیب شناسی مواضع جمهوری اسلامی ایران نسبت به تعیین رژیم حقوقی دریای خزر از منظر ساختار - کارگزار. فصلنامه سیاست. دوره ۴۱، شماره ۲.

سردارنیا، خلیل. ۱۳۹۸. دستاوردها و موانع حقوق شهروندی زنان در کویت از منظر نظریه ساختار کارگزار. فصلنامه سیاست. دوره ۴۹، شماره ۲.

سردارنیا، خلیل و حسین محسنی. ۱۳۹۸. تحلیل چالش های آزادسازی سیاسی در اردن از منظر نظریه ساختمانندی. دوفصلنامه علمی جامعه شناسی سیاسی جهان اسلام، دوره ۷، شماره ۱.

قنبرلو، عبدالله. ۱۳۸۷. بررسی رویکردهای ساینس خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر مساله ساختار - کارگزار. فصلنامه مطالعات راهبردی. سال یازدهم، شماره ۲.

واعظی، حسن. ۱۳۸۴. استراتژی های انقلاب اسلامی. همشهری دیپلماتیک. شماره ۸۴.

نشریات

(نشریه صبح، ۱۳۷۴/۷/۲۷)

بیانات

(بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اساتید دانشگاه، ۲۲ مرداد ۱۳۹۱)

(بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسئولان، کارگزاران و جمعی از مدیران ارشد دستگاه های مختلف کشوری و لشگری، ۱۶ تیر ۱۳۹۳)؛

(بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جمعی از طلاب و روحانیون، ۲۲ آذر ۱۳۸۸).

(بیانات مقام معظم رهبری در خطبه های نماز جمعه، ۱۵ آبان ۱۳۸۳).

(آیت الله خامنه ای، ۱۳۸۸).

منابع انگلیسی

Giddens, Antony (1984).The constitution of society, Cambridge, Polity press.

Kenneth n. Waltz. 1979, Theory of International Politics, New York, Random hous.

Knote, jojn.2014. Foreign policy theories. London: oxford.

